



به مناسبت تصویب اعزام ۳۰ هزار تفنگ‌دار تازه نفس آمریکا به افغانستان

جنگ آمریکا یا جنگ پاکستان

تروریسم، ال‌قاعده و طالبان، پاکستان و افغانستان را تهدید می‌کند یا منافع آمریکا را؟



حکومت پاکستان در شرایطی دشوار و بسیار پیچیده قرار گرفته است. اگرچه پاکستان عملاً در جنگ به سر می‌برد، ولی پرسشی مطرح است که جنگ جاری، جنگ پاکستان است و یا جنگ آمریکا؟ بیش‌تر پاکستانی‌ها فکر می‌کنند که جنگ، جنگ آمریکا است و پاکستان نباید سهمی در آن داشته باشد. اما، رییس‌جمهور زرداری می‌گوید که او خود قربانی همین جنگ است. اکنون این پرسش مطرح می‌شود که آیا زرداری و حکومت او خواهند توانست مردم پاکستان را قانع کرده و پشتیبانی آن‌ها را در جنگ علیه طالبان به دست آورند؟

در پاکستان و خصوصاً در مناطق قبیله‌ای نه تنها طالبان و طرفداران ال‌قاعده در حال پیش‌رفت هستند، بل که نفوذ خویش را در شهرهای بزرگ پاکستان، از جمله اسلام‌آباد و پشاور نیز افزایش می‌دهند و چندان دور از ذهن نیست که پشاور به زودی به دست طالبان سقوط کند. اگر چنین چیزی واقع شود اولین قربانی آن حزب ملی عوام و طرفداران آن خواهند بود. اگر زرداری در به دست

آوردن پشتیبانی مردم ناکام شود و از جانب دیگر حملات آمریکا در وزیرستان هم‌چنان ادامه داشته باشد، امکان آن وجود دارد که مردم پاکستان طالبان را یک نهضت ملی تلقی کرده و از آن‌ها پشتیبانی کنند. در این صورت طرفداران طالبان می‌توانند به مراکز مهم اطلاعاتی و عملیاتی ارتش و سازمان‌های امنیتی دسترسی پیدا کنند. اگر چنین شود، موضوع بسیار خطرناک خواهد شد. در این حالت خطرناک پاکستان می‌تواند به سوی بی‌ثباتی بیش‌تر سوق داده شده و یک بار دیگر کودتای نظامی و حکومت ژنرال‌ها سرنوشت سیاسی پاکستان را رقم بزند.

علت این که آمریکا از داخل خاک پاکستان به مواضع تروریست‌ها حمله می‌کند، تنها بی‌اعتمادی این کشور به حکومت پاکستان است. آمریکا از سال ۲۰۰۱ تا اکنون در حدود ده میلیارد دلار به خاطر سرکوب ال‌قاعده و طالبان به پاکستان کمک کرده است و در عمل به هیچ نتیجه‌ای نرسیده است. طالبان و ال‌قاعده نه تنها سرکوب نشدند، بل که نیرومندتر نیز شدند. بی‌گمان آمریکا به خوبی مطلع

شده است که عناصری از اداره امنیت و اطلاعات و ارتش پاکستان با تروریست‌های ال‌قاعده و طالبان هم‌کاری می‌کنند و این موضوع سوءظن بیش‌تر آمریکا را نسبت به حکومت پاکستان برانگیخته است و آخرین دلیل حمله‌های نظامی آمریکا از داخل خاک پاکستان به تروریست‌ها ترس گسترده‌ای است که آمریکا به عنوان رهبر نیروهای ناتو احساس می‌کند. اگر ناتو شکست بخورد در حقیقت این آمریکا است که شکست خورده است. زیرا آمریکا به عنوان رهبر ناتو دامنه‌ی نفوذ آن پیمان را به این منطقه‌ی جهان کشانده است. بی‌گمان حمله‌های بی‌امان آمریکا از داخل خاک پاکستان حتماً اگر برای نابود کردن تروریست‌های دشمن حکومت و مردم پاکستان هم باشد، باز هم مخالفت‌هایی را در پی خواهد داشت. ادامه‌ی حملات آمریکا امکان عملی اتحاد طالبان با مردم محلی را به وجود می‌آورد و به هدف آن‌ها برای تأسیس منطقه‌ی خودمختار طالبان در وزیرستان یا سایر استان‌ها کمک خواهد کرد. دولت پاکستان جنگ آمریکا با تروریست‌ها از داخل خاک این کشور را هم با ترس و هم با تردید می‌نگرد. ترس از این جهت که مبادا موج اعتراض‌های مردمی علیه دخالت نظامی آمریکا افزایش یافته و تهدیدی برای حکومت زرداری باشد و تردید از این جهت که مبادا ال‌قاعده و طالبان در نبود آمریکا مناطق استراتژیک پاکستان را اشغال کنند. بنابراین دولت پاکستان هم‌اینک در یک حمله‌ی گازانبری هم از سوی تروریست‌ها، هم از سوی مردم، هم از سوی ناراضیان و هم از سوی بزرگ‌ترین متحد این کشور یعنی آمریکا گرفتار شده است. مدت‌ها است که پیچ‌دخالت آمریکا در اوضاع داخلی پاکستان مشکلاتی را برای دولت این کشور به وجود آورده است. مدت‌ها قبل ژنرال کیانی گفته بود:



۲۱

شماره
۸۲
و
۸۳



«ارتش پاکستان مسئول محافظت از مرزها و حمله به تروریست‌ها و عناصر شرور در خاک این کشور است. بنابراین هیچ نیروی خارجی حق حمله به خاک پاکستان را ندارد.» او اضافه می‌کند که هیچ‌گونه توافق‌نامه‌ی نظامی بین پاکستان و آمریکا در زمینه‌ی مشروعیت دادن حملات راکتی نیروهای آمریکایی مستقر در خاک افغانستان به خاک پاکستان امضا نشده است. «برادران» یعنی حامد کرزای و آصف زرداری که حدود ۱۵ سال است که یک دیگر را «برادر» می‌نامند باز هم قول دادند که با هم همکاری کنند. رهبران افغانستان و پاکستان روی عادت از نزدیک به یک و نیم دهه هم‌دیگر را «برادر» خطاب می‌کنند ولی هرگز چون دو برادر در برابر هم‌دیگر



آیا آنچه که «برادران» قول دادند عملی خواهد شد؟

آیا مشکلات کنونی منطقه، اختلاقات حل نشده و بی‌اعتمادی‌های طولانی و عمیق بین دولت‌های پاکستان و افغانستان، در سطحی هستند که با وعده‌های داده شده بین دو رهبر سیاسی موقتی حل شوند و آیا واقعاً دوران نوینی در روابط افغانستان و پاکستان آغاز شده است؟ آیا برادران در حل مشکلات موجود با واقع‌بینی عمل خواهند کرد و یا همان راه ریاکاری و فرصت‌طلبی قبلی خود را در پیش خواهند گرفت؟ ساده‌انگاری است اگر این وعده‌ها، حرف‌ها و قول و قرارهای احساسی را باور کنیم. حل اختلاقات و مشکلات بین افغانستان و پاکستان به راست‌گویی،

بتوانند راه عقلانی و منطقی‌تری برای حل و فصل مشکلات خود بیابند شاید به موفقیت بزرگی دست یابند. بی‌گمان اگر همین امروز مسأله‌ی طالبان در منطقه به پایان برسد باز هم این دو کشور مسایل و امور دیگری را دارند که هنوز به نتیجه‌ی مثبتی نرسیده‌اند. از مشکلات ساختاری سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی دو کشور نباید غافل شد. این ساختارهای بنیادین هیچ تناسبی با هم ندارند و بسیار ناهماهنگ عمل می‌کنند. این عناصر منفی نه تنها در هر دو کشور تغییرات و تحولات اجتماعی را کند و ناموزون کرده‌اند، بل که هر دو دولت افغانستان و پاکستان را در تصمیم‌گیری‌هایشان ضعیف ساخته‌اند. دولت افغانستان از بی‌اعتمادی مردم، ضعف حاکمیت، نبود قانون، فساد، رشوه، مواد مخدر، کشت خشخاش و ... در عذاب است و دولت پاکستان از موجودیت دولت‌ها در دولت رنج می‌برد. در عین حال نباید گمان کرد که در پاکستان فساد، دزدی، خیانت و ... وجود ندارد. در دموکراسی پاکستان حق رهبری با مردم نیست. حکومت منتخب مردم نمی‌تواند بر تمام تصمیم‌گیری‌ها و سیاست‌ها اعمال نفوذ داشته باشد. از جمله تدوین و عملی کردن سیاست‌ها در قبال افغانستان و هندوستان از وظایف سازمان‌های اطلاعاتی و امنیتی است که کار را بسیار پیچیده و سخت می‌کند. رییس‌جمهور افغانستان همیشه شکایت می‌کند که تروریست‌ها از پاکستان می‌آیند و سخت طرفدار حملات نظامی آمریکا و ناتو در پاکستان است. طبیعی است که زرداری رییس‌جمهور پاکستان این موضع‌گیری رییس‌جمهور افغانستان را مداخله در امور داخلی پاکستان می‌داند. در عین حال زرداری اگر اراده هم داشته باشد، اما توانایی آن را ندارد تا مداخلات پاکستان را در افغانستان قطع کند.

اعتماد متقابل، پذیرفتن خطر و تصمیم‌گیری‌های بزرگ نیاز دارد. تا همین امروز از جانب هیچ‌یک از دو طرف، آن اراده‌ی سیاسی و آن شهامت سیاسی دیده نشده است که رهبران افغانستان و پاکستان مشکلات و مسایل مورد اختلاف خویش را آشکارا، روشن، رو در روی یک‌دیگر و جدی مطرح کنند و در حل و فصل آن بکوشند. دولت پاکستان به خوبی می‌داند آنچه را که «استراتژی افغان» می‌نامید به آن نرسیده است. بنابراین نباید هم به این کلمه‌ی احساسی «برادری» خوش‌بین باشد و به همین صورت است افغانستان. سناریوی حوادث آینده سیاه و ترس‌آور است و امکان دارد به جای حل مشکلات، این رهبران خود قربانی مشکلات و حوادثی شوند که اصولاً نه در فکر آن بوده‌اند و نه پیش‌بینی آن‌را کرده بودند. اگر این دو دولت

عمل نکرده‌اند. به‌ویژه از جانب پاکستان که هیچ‌وقت احساسات برادری اسلامی یا غیراسلامی با افغانستان رعایت نشده است. رهبران پاکستان و افغانستان بیش‌تر به جای سیاست راجع به عواطف، احساسات و اخلاق صحبت می‌کنند و گرچه طی سال‌های اخیر ده‌ها اعلامیه و توافق‌نامه را به خاطر هم‌کاری دو کشور صادر کرده‌اند ولی در عمل یکی از آن‌ها هم پیاده نشده است. این‌ها درباره‌ی حادثه‌ترین و پیچیده‌ترین مسایل محلی و منطقه‌ای کلی‌گویی می‌کنند. هم رهبر پاکستان و هم رهبر افغانسان به خوبی می‌دانند که عنوان «برادر» یک عنوان احساسی و عاطفی است و نمی‌تواند نقش سازنده‌ای در روابط سیاسی دو کشور داشته باشد. زیرا این منافع حیاتی دو کشور است که تعیین‌کننده‌ی تمام خط و ربط‌های سیاسی است و نه احساسات و عواطف برادرانه و خواهرانه. به عنوان مثال «برادر جنرال مشرف» چون برادر عمل نکرد «برادر زرداری» رییس‌جمهور کنونی پاکستان نیز بی‌گمان به جای «برادری» منافع کشورش را در نظر می‌گیرد.

